فصلنامه مطالعات حقوق
Journal of Legal Studies
شماره سی و سه. تابستان ۱۳۹۸، صص۹۲-۷۱ Vol 3. No 33. 2019, p 71-92
شماره شاپا (۲۵۳۸-۶۳۹۵) ISSN: (2538-6395)

تقابل اصل حاکمیت دولت‌ها و حقوق بشر فردی با تاکید بر وضعیت کردستان ترکیه و عراق

منوچهر نعمتی
کارشناسی ارشد حقوق بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران
manochehr.nemati99@gmail.com

چکیده

از روزگاران کهن، اساساً دولت‌ها همواره به دنبال تثبیت حاکمیت خود در قلمرو خاصی جهت تأمین امنیت ملی خود بودند که در عصر حاضر، برای این منظور، چهارچوب مرزهای سیاسی تعریف می‌شود و ابعاد و محدوده آن مشخص و قابل ترسیم می‌باشد. حاکمیت با ظهور دوره پسامدرن که با برجسته شدن هویت‌های محلی و سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های فراملی و بین‌المللی همراه است، از حالت یکنواخت خود بیرون آمده است، به دو صورت جهانی و محلی در عرصه جهان، نمود می‌یابد. به این ترتیب، دولت‌ها جهت حفظ و حراست از قلمرو جغرافیای سیاسی کشور در مواردی تحت تأثیر مسائل جهانی و در مواردی دیگر تحت تأثیر مسائل محلی هستند. با توجه به اهمیت این موضوع، پژوهش حاضر با هدف پاسخ به سوال تقابل اصل حاکمیت دولت‌ها و حقوق بشر فردی با تاکید بر وضعیت کردستان ترکیه و عراق، به شیوه تحلیلی – توصیفی با رویکرد استنباطی به رشته تحریر درآمده است. نتایج حاکی از آن است که در شرایط کنونی جهان و منطقه، افعالی که به طور بنیادین متضمن بقای حاکمیت دولت‌ها می‌باشند، شامل: تقابل مثبت، سازگاری سیاسی و هماهنگی دولت‌ها با مقوله عملکرد براساس حقوق بین‌الملل و پرهیز از تنش‌زایی داخلی به منظور اعمال جبر و فشار علیه اقشار مختلف جامعه و نادیده گرفتن حقوق اساسی افراد، ذیل عنوان حاکمیت دولتی، ادامه حیات و بقای حاکمیت خود را تضمین خواهند کرد.

واژه‌های کلیدی: حکومت، حاکمیت دولتی، امنیت، تقابل، ترکیه و عراق

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

مقدمه

تاریخ به ما می‌آموزد که زندگی ما با زندگی تمام افراد جامعه و قوم ما ارتباط دارد، و زندگی جامعه و قوم ما نیز با زندگی جوامع و اقوام دیگر پیوسته است، گویی زندگی تمام جوامع انسانی با رشته‌ای نامرئی به یکدیگر وابسته است(زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۶). به عبارت دیگر، این همانندی از یک طرف، افراد تحت حکومت را وادار نمود که ابتدا مطیع یک نفر و سپس یک دولت باشند و در زندگی خود از یک نظام اجتماعی، اعم از مذهبی یا سیاسی تبعیت کنند. آنگاه بر اساس اعتقادات و باورهای دینی و بنا بر مصالحی، روابطی با یکدیگر برقرار نمایند. از طرف دیگر، حکومت‌ها را نیز ناگزیر کرد در برابر قواعد منطق محض سر فرود آورند، به این صورت که ضمن در نظر گرفتن استعدادهای متفاوت، همه افراد و گروه‌ها را برابر بشمارند. اما در روزگار کنونی، مفاهیم حقوق بین‌الملل نیز دارای تحول و تطور مفهومی و کارکردی شده است. به گونه‌ای که مفهوم «حاکمیت دولت‌ها»[1] و اندیشه برابری دولت‌ها آماج انتقاد بسیاری از متفکران و فلاسفهء معاصر شده است و پدیدارهای حقوقی مانند پیوستگی دولت‌ها[2] فراملیتی بودن بعضی مقررات حقوق بین‌الملل[3] خصوصی سازی حوزه‌های حاکمیت دولتی[4]و عدم تمرکز حاکمیت دولتی[5] دقیقاً در نقطه مقابل مفهوم حاکمیت صف آرایی کرده‌اند. به اعتقاد برخی صاحبنظران، در جهانی که دولت‌ها آزادی عمل چندانی ندارند، سخن گفتن از حاکمیت برابر، مقابله با واقعیت انکارناپذیر جهان است. بسیاری از اینان معتقدند که دولت‌ها اصولاً با یکدیگر برابر نیستند که بتوان از رفتار یکسان با آنها و اعمال مقررات یکنواخت بر آنها سخن به میان آورد. «جان رولز»[6] فیلسوف آمریکایی در اثر خود با عنوان حقوق ملل سیستم بین‌المللی را با توجه به نگاه غربی تحلیل کردند و ملت‌ها را به سه دسته تقسیم کرده است:

ـ ملت‌های خوب (مردمان لیبرال-آزادگان)،

ـ ملت‌های قابل قبول (مردمان بانزاکت و مقبول)،

ـ ملت‌های بد (مردمان بی‌قانون وآشفته) (زمانی؛ ۱۳۹۱: ۱۸۷)

طبقه‌بندی «رولز» همان طبقه‌بندی غربی‌ها از دولت‌ها در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است که آنها را به متمدن و نیمه متمدن و وحشی تقسیم کرده بودند.[7] با آنکه «حاکمیت» از نظرگاه بیرونی، همانطور که «ماکس وبر»[8] در معروفترین حکم داوری خود گفته است در واقع همان استقلال است، امروزه رسم شده است بگویند دولت‌ها دیگر مثل گذشته مستقل یا حاکم نیستند(پیشگاهی فرد، ۱۳۹۱: ۵۴). مفهوم حاکمیت

1. Governments Sovereignty
2. Government affinity
3. The transnationality of some international law
4. Privatization of Governmental Domains
5. Governmental state decentralization
6. John Rawls

۷. گرچه از نظر نگارنده رولز تحلیل بر خلاف روکردش یعنی رویکرد حقوق بشری کرده است چرا که امروز تقسیم کردن انسانها به دین شکا خلاف ماهیت حقوق بشر است.

8. Max Weber

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

به تعبیر کلاسیک «ژان بدن»[1] در کتابش به معنای «قدرت مطلق و دایم جمهوری» به کار گرفته است. به کلامی دیگر، حاکمیت فقط به معنای عدم تبعیت یا عدم اطاعت از قدرتی دیگر است. در حال حاضر نیز، سیستم حقوق بین‌الملل، هیچ مرجعی بالاتر از دولت‌ها را نشناخته و مورد پذیرش قرار نداده است (آشوری، ۱۳۹۳: ۱۱۴). اما چالش و ابهامی که وجود دارد این است که با درنظرداشت تحولات بنیادین در بینش جدید انسان در حوزه آزادی، چگونه می‌توان تصور کرد که بتواند، بی آنکه آزادی خود را از دست بدهد، تابع مرجعیتی بالاتر شود؟ برای پاسخ بدین سوالات و دیگر سوالات نیاز به پژوهش ژرف می‌باشد که به عنوان مثال، مبحث کردهای کشور ترکیه و عراق که مولفه‌های اصلی این مقاله را شکل می‌دهند، می‌بایست چگونه تقابل حاکمیت دولت‌های ترکیه و عراق را با عنایت به موضوعات حقوق بشری، مورد بررسی و کنکاش قرار دارد. در شرایطی که ترکیه از وضعیت جدید سیاسی کردستان عراق و تاثیر آن بر مناطق کردنشین دولت ترکیه، نگران و بیمناک است. بطوریکه ۱۴ استان و در حدود ۲۰ میلیون از جمعیت ترکیه را انژاد کرد شامل می‌شود. دولت اردوغان در سال‌های اخیر تحت تاثیر تحولات جدید منطقه‌ای پس از جنگ عراق و فشارهای اتحادیه اروپا تغییراتی در سیاست کردستیزانه دولت‌های قبلی ترکیه داده است. آزادی محدود آموزش به زبان کردی و پخش محدود کنترل‌شده برنامه رادیو و تلویزیونی به زبان کردی از شبکه‌های دولتی ترکیه از آن جمله است. به‌رغم آنکه اردوغان شخصاً در دیاربکر بزرگ‌ترین شهر کردنشین ترکیه به واقعیت کردها در ترکیه اذعان داشت، اما نگرانی از تاثیرپذیری مناطق کردنشین ترکیه از روند تحولات کردستان عراق افزایش یافته است. به همین منظور در مقاله حاضر به موضوعات یادشده در حوزه حاکمیت دولتی با محوریت کشورهای عراق و ترکیه، ضمن اعتنا به بایسته‌های حقوق بشری، به مقوله اصل تقابل حاکمیت‌ها و خصایص و الزامات حاکمیتی نیز اشاره می‌گردد.

تعاریف و مفاهیم

واژه شناسی حاکمیت

«حاکمیت» مصدر عربی و به معنای حاکم بودن و حکم رانی است و حق حاکمیت یعنی حق حکم رانی داشتن. «حق حاکمیت ملی» حقی است که سازمان ملل متحد برای ملتها شناخته و تصویب کرده که هر ملتی باید بر سرنوشت خود مسلط باشد و هیچ ملتی حق مداخله در تعیین سرنوشت ملت دیگر را ندارد. «حاکمیت » در اصطلاح حقوق اساسی، عبارت است از قدرت برتر فرمان دهی یا امکان اعمال اراده ای فوق اراده های دیگر (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۴۵).

1. Jean Bodin

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

مفهوم امنیت

«امنیت» پدیداری است مربوط به عالم اخلاق: «امنیت» ابتدا داده‌ای عینی و کلی است و سپس به «اعتماد» یا «توقعاتی» که زاده همان «امنیت» است تبدیل می‌شود. «امنیت» مبنا و اساس «اطمینان» است، و لازمه این امر، احترام به «توقعات» مشروعی است که هرکس نزد دیگری به وجود می‌آورد. از این رو، تکلیف به رعایت این «اطمینان» لازمه «عدالت» است. لزوم وفای به عهد[1] نیز از همین اندیشه پدید آمده است. مبنای این تکلیف (تکلیف به رعایت اطمینان) در مفهوم خیر یا درستی که هریک مفهومی اخلاقی است یافت می‌شود. نهایت آنکه «امنیت» در حوزه اخلاق به صورت یک سلسله از تکالیف اجتماعی، مثل وفای به عهد و خیانت نکردن به اعتماد دیگران و غیره ظاهر می‌گردد. در این مفهوم، «امنیت» فقط یک ضرورت یا موضوع ساده نیست، مقصد و راه است (هاشمی، ۱۳۹۰: ۴۸).

پیشینه پژوهش

پیری و همکاران (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان منافع ملی حیاتی دولت‌ها در چارچوب هنجارهای حقوق بشر، اشاره می‌کنند که دولت‌ها به منافع ملی حیاتشان به مثابه ابزاری برای فرار از موازین حقوق بشری توسل می‌جویند و در مقیاس وسیع اقدامات خود را مشروع جلوه داده و مدعی رعایت حقوق بشر می‌شوند. از اینرو حقوق بشر به محور و مرکز سیاست خارجی برای حفاظت از منابع ملی تبدیل شده است که امری ناصحیح است.

دلیلی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان نسبت سنجی نسل‌های حقوق بشر و سیر تحول دولت‌ها بیان می‌کند که تاریخ گویای آن است که حقوق بشر تا به امروز در تعاملی عام با دموکراسی، تبدیل به گفتمانی هم‌خواه و جهانی شده و در افزایش صلح نقش موثری ایفا نموده و نیاز است تا هر چه بیشتر ابزار احقاق آن فراهم گردد.

اکبری لالیمی (۱۳۹۴) در مقاله خود با عنوان اجرای حق تعیین سرنوشت تقابل حقوق بشر با حاکمیت دولت‌ها، چنین عقیده دارد که حق تعیین سرنوشت یکی از موضوعات بسیار حائز اهمیت حقوق بین‌الملل معاصر است که در بسیاری از اسناد بین‌المللی به آن توجه شده است. با وجود اینکه حق یکی از موازین حقوق بشری است، اما همچنان چالش برانگیز و مبهم است. همچنین توجه روزافزون به حقوق بشر و جهان شمولی آن، تحولات عمده‌ای در قلمرو مفهوم و اجرای حق به وجود آورده که در نتیجه، این امر موجب تقابل حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها گردیده است.

امین زاده (۱۳۹۰) در پژوهشی با عنوان اصول کلی حقوقی و حاکمیت دولت‌ها: مشارکت منع فراموش شده در ساخت حقوق بین‌الملل، اشاره می‌کند که اصول کلی حقوقی مطابق با اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری یکی از منابع شکلی حقوق بین‌الملل را تشکیل می‌دهد.

1. Pacta sunt servanda

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

مردانی گیوی (۱۳۷۹) در مقاله بازاندیشی در مفهوم حاکمیت و تاثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت، بیان می‌دارد که حاکمیت یکی از مفاهیم محوری در نظریه روابط بین‌الملل است و تحولات عمده در سیاست جهانی و نگرشهای نظری در عصر حاضر در حوزه روابط بین‌الملل، محصول تفکر و اندیشه حاکمیت دولتی براساس شروط بین‌المللی است.

ماهیت حقوقی امنیت

در «حقوق»، «امنیت» از ثبات، و همچنین قابل پیش بینی بودن عکس العملها پدید می‌آید. امنیت حقوقی اصولاً دارای چند وجه است: نیاز به «امنیت» قبل از هرچیز با ایجاد «سیستم حقوقی» تامین می‌شود. کار اولیه این سیستم، استقرار نظم در جامعه با قواعد و مقرراتی است که به طور کلی باید از ضمانت اجرای موثر برخوردار باشند. این نوع امنیت، امنیتی است که با «حقوق» به وجود می‌آید. امنیت دیگری نیز وجود دارد که به آن امنیت در «حقوق» می‌گویند. این نوع امنیت که امنیت در مفهوم خاص کلمه است در دو حوزه ظاهر می‌شود، یکی در نظام حقوقی به طور کلی (امنیت حقوقی عینی)، و دیگری در روابط حقوقی میان طرفهای معین (امنیت حقوقی شخصی) (هتنه، ۱۳۹۱: ۶۵). «امنیت» در حوزه نخست با جامعیت و تمامت شیوه کار نظام حقوقی، یعنی لزوم روشن و صریح بودن قواعد حقوقی، یا لزوم قابل پیش بینی بودن تصمیمات مبتنی بر آن، سرو کار دارد. «امنیت» در این حوزه داده‌ای عینی است که اثر کلی دارد، بدانگونه که می‌توان گفت در قبال همه به یک صورت ذارای اعتبار است. اما «امنیت» در حوزه دوم به روابط میان افراد معین مربوط می‌شود و به همین علت، اثری جزیی دارد و فقط نسبت به طرف‌های رابطه دارای اعتبار است. با توجه به آنچه گفته آمد، می‌توان معتقد بود که در هر نظام حقوقی «امنیت» بر دو نوع است: امنیت عینی و امنیت شخصی. در نظام‌های داخلی، امنیت عینی دارای دو وجه شناخته شده است: یکی «امنیت» در حیطه قواعد حقوقی، و دیگری «امنیت» در حیطه اعمال و اجرای حقوق. امنیت در حیطه قواعد حقوقی یا به عبارت فنی تر، امنیت حقوقی در مفهوم یقینیات، [۱]یعنی گزاره‌هایی[۲]که با آنها بتوان به تصدیق قطعی رسید، مجموعه‌ای است از الزامات صرف حقوقی[۳](کرچنر و دمینگوئر، ۱۳۹۲: ۳۶) امنیت حقوقی، در مفهوم اعمال و اجرای حقوق، مجموعه‌ای است از الزامات مربوط به استمرار مضامین نظام حقوقی. «امنیت» در هر دو مفهوم فقط در اندرون یک نظام حقوقی معین عمل می‌کند. بدین ترتیب، «امنیت» در مفهوم

---

۱. یقین را نباید به معنای آن حالت ذهنی که «باور» دارد به حقیقت دست یافته است، گرفت، زیرا باور داشتن خود معنای مبهمی دارد که هم رای بسیار نامطئن را در بر می‌گیرد، هم موافقت کاملاً مطلق را.

2. Proposition

۳. هر قاعده حقوقی گزاره ای حقوقی است که به طور کلی نحوه رفتار انسان را در قلمرو امور مادی معین می‌کند. با آنکه حقوق خود پدیداری واقعی است و به مسائلی می‌پردازد که جزء لاینفک حیات انسانی است، هیچگاه به تصدیق واقعه ای نمی پردازد که اتفاق افتاده یا اتفاق خواهد افتاد. در نتیجه، گزاره حقوقی به هیچ روی مبین واقعه ای نیست که به شکلی سبب یا معلول واقعه ای دیگر باشد، زیرا اساساً حکایت از چیزی دارد که باید واقع شود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

نخست، در اصول و قواعد متعارف هر نظام حقوقی خلاصه می‌شود، و در مفهوم دوم در اصول و قواعد برآمده از تحولات تاریخی[۱]«امنیت» در بعد الزامات «مکانی» اصول و قواعد متعارف نظام حقوقی، در عرصه این قبیل الزامات، لازمه هر امر یقینی، وضوح و صراحت و انسجام آن است. با وجود همین الزامات واضح و صریح و منسجم است که متصدی «امرحقوقی» یا هر شهروند، بی آنکه ذر پیچ و خم مقررات مبهم و نامنظم گرفتار آید، احساس «امنیت» و آرامش می‌کند. حال چنانچه، شمار مقررات (الزامات) مبهم زیاد گردد و «یقین» تابع حقوق به «شک» تبدیل شود، «امنیت» به یکباره از «جامعه» رخت برمی‌بندد و ناامنی و نابسامانی جای آنرا می‌گیرد. به همین منظور، کارکرد واقعیت‌گرای حاکمیت دولت‌ها در ظهور و افول امنیت امری کاملاً مقبول و بدیهی است. زیرا دولت‌ها با ایجاد فضای سیاسی در یک کشور بر اساس حاکمیت داخلی و خارجی که تولید می‌کنند، می‌توان امنیت را به ارمغان آورده و یا بی‌امنیتی را بر جامعه حاکم نمایند. پس نتیجه گرفته می‌شود که نوع و ماعیت ساختاری حاکمیت دولت‌ها و روابط و تقابل حاکمیتی دولت‌ها، اثر مستقیم بر روی امنیت با همه ابعاد و زوایای پیدا و پنهان گزاره امنیت دارد (پیری و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۱).

حاکمیت دولت‌ها

حاکمیت، مانند همه اندیشه‌ها هم محصول تاریخ است و هم به وجود آورنده تاریخ. اندیشه‌ها جدا از تاریخ زنان و مردان نیست و به صورت کاملا قوام بافنه سر بر نمی‌آورد، حاکمیت در شکل‌گیری شیوه تفکر دانشمندان و سیاستمداران درباره آن نقش اساسی ایفا کرده است. از این رو باید حاکمت را هم به عنوان به هنجار و هم به صورت یک عمل در نظر گرفت. (کانکا[۲] ۱۹۹۴: ۲۸) دکترین جدید حاکمیت در اروپای غربی در زمسانی پدیدار گشت که آن را قرن طولانی شانزدهم نامیده‌اند، حاکمیت با ظهور سرمایه‌داری به عنوان شکلی از سازمان اجتماعی (عنایت‌الله و بلانی، ۱۹۹۵: ۷۳) و توسعه دولت به عنوان یک تشکل سیاسی، رابطه نزدیکی داشت، حاکمیت چه به عنوان یک اندیشه و چه به عنوان یک نهاد در قلب دولت مدرن جای دارد و با اصلی ترین مفاهیم سیاسی مسئله قدرت، نظم مشروعیت و اقتدار مرتبط است. اگر امروزه حاکمیت، کاربرد جهانی پیدا کرده است باید توجه داشت که این مفهوم نه گویای یک واقع ابدی است و نه نشانی از یک حقیقت جهان‌شمول دارد. انتقال موفقیت آمیز نظام دولت اروپایی به آفریقاء آسیا و آمریکای لاتین به معنی پیروزی دکترین حاکمیت در مقیاس بین‌المللی بود، با اعطای استقلال به واحدهای سیاسی در آفریقا، آسیا و دریای کاراتیب، مفهوم حاکمیت در بین مردمان بیشتری رواج یافت. دولتهای جدید براساس الگوی ایده آلی اروپایی شکل گرفتند و حاکمیت، سنگ بنای هویت آنان شد. اگر

---

۱. تداوم و استمرار حقوق که ضامن امنیت است، از لوازم هر نظام حقوقی است. کار امنیت چه در زمان و چه در مکان تامین ثبات نسبی وضعیتهای حقوقی مستقر است . CH. De Visscher, Theories and realities in international pulitic law, 4emed, paris, 1970, p213

۲. Conca

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

عضویت در جامعه بین‌المللی مستلزم داشتن حاکمیت باشد، دولتهای جدید ناگزیر از پذیرش چیزی بودند که از دیدگاه سنت‌های خودشان به مفهوم بیگانه به حساب می‌آمد، شاید حاکمیت در واژگان سیاسی نخبگان جهان سوم یک اصطلاح نو بود اما بزودی به ابزار مهم و حیات آنها در تلاش برای کسب استقلال تبدیل شد. این مفهوم کاملا رویایی امروزه به شدت مورد حمایت نخبگان حاکم در کشورهای جهان قرار دارد. در حقیقت می‌توان گفت که حاکمیت در حفظ و نگهداری دولت‌های جدید نقش حیاتی داشته است. به طور کلی، ماهیت حاکمیت دولت‌ها در این جمله خلاصه می‌شود که اساساً در هر کشور سخن نهایی و آخرین را دولت می‌گوید. تصمیم او برتر از دیگران است و هیچ قاعده‌ای نمی تواند اراده حکومت را محدود کند. این سلطه نهایی، که منبع صلاحیت را درون خود دارد، در اصطلاح «حاکمیت» نامیده می‌شود. بدین ترتیب، جوهر حاکمیت اقتدار و چیرگی است و نهادی را که در عمل نتواند قدرت را دست گیرد و بر دیگران چیره شود نباید دولت نامید. در پاره ای از نظریه‌ها، دولت خود منبع قدرت و حاکمیت است و به هیچ نیروی زمینی یا ماورایی تکیه ندارد.

حاکمیت دولت‌ها و مسئله حقوق بشر

جنبش حقوق بشر، متولد شده بعد از جنگ دوم جهانی، زوال چشمگیر حاکمیت و منافع ملی دولت‌ها را آشکار کرده است (هنکین[1] ۱۹۹۹: ۴). از این رو از سال ۱۹۴۵ به بعد، چگونگی برخورد دولت‌ها با شهروندان خود، حتی در قلمرو سرزمینی‌شان دیگر موضوعی داخل در صلاحیت انحصاری دولتها به شمار نمی‌رود و به عنوان یک مساله بین‌المللی و حقوق بین‌الملل تبدیل شده است. گفتمان حقوق بشر معاصره یک تجدیدنظر قابل ملاحظه از مفهوم حاکمیت قبل از جنگ جهانی دوم را نشان می‌دهد (سریام[2] ۲۰۰۶: ۱۱). در واقع، حاکمیت به وسیله ایدولوژی حقوق بشر (آنچه ما امروزه حقوق بین‌الملل بشر می‌نامیم) مورد تهدید قرار گرفته است حقوق بین‌الملل پر خلاف گذشته که دغدغه نظم داشت و در بی همین منافع دولتها بود، امروزه در پرتو الگوواره در حال ظهور جامعه مدنی جهانی و موضوعیت پیدا کردن افراد در چارچوب نظم حقوقی جدید به دنبال تحقق عدالت و حمایت از حقوق بشر است (آرمسترانگ[3] ۱۹۹۹: ۵۴۷).

واقعیات نظام بین‌الملل نشان دهنده رشد نوعی جهان گرایی و تعدیل دولت ملی است. رشد جهان گرایی به اشاعه‌ی حقوق بشر مبتنی بر همبستگی همه‌ی اعضای جامعه جهانی انجامیده (سیف زاده، ۱۳۸۳: ۱۱۵) و با توسعه حقوق بین‌الملل از حاکمیت دولتها کاسته شد[4] و دولتها در بعضی موارد به نفع نظم بین‌المللی، برخی

1. Henkin
2. Sriram,
3. Armstrong,

۴. الوین تافلر در کتاب موج سوم اظهار می‌دارد که به خاطر شرایط به وجود آمده در جهان، حاکمیت دولت‌ها در حال فرسوده شدن است و روز به روز بر رسوخ پذیری آن افزوده می‌شود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

محدودیت‌ها را نسبت به حاکمیتشان پذیرفتند.[1] بنابراین تردیدی نیست که در جهان فعلی، حاکمیت ملی در مقام وضع، اجرا و قضا نمی‌تواند خودسرانه و بی‌توجه به موازین بین‌المللی اقدام نماید. به واقع با ایجاد و توسعه موازین حقوق بشر بین‌المللی دولتها از اقتداری مطلق در وضع قوانین، اجرای مقررات و مقابله با نقض قانون برخوردار نیستند.

یکی از راه‌های محدودیت اختیار حاکمیت و منافع ملی مطلقه‌ی دولت نسبت به اتباع خود، امضای معاهدات بین‌المللی حقوق بشر است (مهرپور، ۱۳۸۷: ۲۷) که بدین وسیله دولت موافقت می‌کند اختیار حاکمیتی خود را با درنظرداشت اصل حاکمیت دولتی، محدود نماید. این اصل اهمیت فوق العاده‌ای در بین‌المللی کردن تدریجی حقوق بشر داشته است. این امر تاکنون به دو صورت کلی تکامل یافته است. یکی در چارچوب اعلامیه‌های سازمان ملل که عام‌ترین آنها اعلامیه جهانی حقوق بشر است و دیگری انعقاد مقاوله نامه‌های بین‌المللی میان دولت‌ها.[2] از این رو می‌توان گفت، اسناد بین‌المللی حمایت از حقوق بشر که هر یک دارای سیستمی برای نظارت بر عملکرد حاکمیتها هستند، اساسا بر دولت های دارای حاکمیت به عنوان مرکز ثقل مدیریت اجرای اصول و قواعد حقوقی متمرکز می‌گردد (دلبراک[3]، ۱۹۸۲: ۵۷۵). همچنین، امروزه سیستم‌های مختلفی برای نظارت بر اجرای حقوق بشر به وجود آمده‌اند که باعث تحدید منافع ملی و حاکمیت دولت‌ها به روش های مختلفی می‌شوند.

در مجموع می‌توان گفت وجود سیستم‌های مختلف بین‌المللی و منطقه‌ای ناظر بر حقوق بشر نشاندهنده آن است که حاکمیت‌ها در دنیای معاصر به انحای مختلف تحت فشار هستند تا مطابق با استانداردهای حقوق بشری فعالیت کنند. با بین‌المللی شدن مستمر حیات اجتماعی و طرح مقوله‌ی نقع و مصلحت جامعه بین‌المللی اختیار و آزادی عمل دولتها در زمینه تامین صرف منافع ملی، محدود و تعهدات و تکالیف جدیدی به دولت‌ها محول شده است. همچنین اهمیت پیدا کردن حقوق اساسی بشر با استناد به کرامت انسانی و الزام دولتها به رعایت آنها به نحوی افراد را در قلمرو نظام بین‌المللی قرار داده و مفهوم اقتدار مطلق ناشی از حاکمیت و منافع ملی را تضعیف نموده است (عباسی اشلقی، ۱۳۹۴: ۱۴).

---

۱. به طور کلی با تسریع در تعیین ساختار نظام بینالملل، منقوله حقوق بشر را نمی‌توان تنها در صلاحیت داخلی حاکمیت ملی قرار داد بلکه با افزایش آگاهی‌های فراینده افراد بشری و رشد سازمان‌های غیر دولتی ملی و بین المللی و فشار و حساسیت جامعه جهانی، به جرات می‌توان گفت که سخنان حقوق بشر از دسته‌ها کمیت ملی خارج گردیده است و به قول «های ماس» ورای رشد و بازیابی فرهنگ‌های محلی – ملی، فرهنگ جدیدی شکل می‌گیرد که در عین اینکه به فرهنگ های جهانی تعلق دارد اما از آنها فراتر می‌رود یقینا این فردانگ از جمع اشتراکات نهفته در فرهنگ‌های متعدد و گوناگون محلی – ملی به وجود می آید و به طور حتم فراملی گرایی فردانگ حقوق بشر را می توان در این مقوله قرار دارد

۲. این معاهدات و هنجارها، بر خلاف سایر قواعد بین المللی، از قبیل مساعدات تجاری که به طور مشروع بر مبنای حفاظت و حمایت از منافع ملی دو جانبه دولتها استوار شده اند، در بادی امر برای حمایت از بشریت و انچه شایسته انسان بودن است به وجود آمده‌اند، نه برای حفاظت از منافع ملی و حاکمیت دولت‌ها.

3. Delbruck

اگر چه اسناد حقوق بینالمللی بشر به خودی خود نوش داروی تمام الام موجود نیست. اما دست کم استاندارد حداقلی که به صورت تورم و ضابعله. و نه یک استناد باشد را به ارمغان آورده و قطعا در پس گذر زمان آگاهی را در تمامی سطوح جامعه بالا می‌برد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

از دیگر موارد برخورد و تنش حقوق بشر با حاکمیت و منافع ملی دولت‌ها و همچنین تحدید آنها می‌توان به الزام تصویب و تطبیق قوانین داخلی با قوانین بین‌المللی و رویه قضایی بین‌المللی اشاره کرد. در مورد اول، الزام به تصویب قراردادهای بین‌المللی در خصوص حقوق بشر و معاهداتی که شامل ضرورت احترام به حقوق بشر است موجب می‌شود تا دولت‌ها قوانین داخلی خود را با متن و روح این قراردادها و معاهدات تطبیق دهند. این اقدام، بنابر اصل اولویت و برتری مراجع و سازمان‌های بین‌المللی بر قوانین ملی و داخلی صورت می‌گیرد.[1] دولتها همچنین به خاطر حفظ منافع ملی خود در برخی زمینه‌ها و به خاطر حفظ پندهایی از قراردادهایی که آن را قیدی بر حاکمیتشان می‌بینند یا شرط گذاشتن بر بخشهایی از قراردادها ناچار به پذیرش آن هستند. لذا این قبیل موضوعات سبب محدودیت اعمال حاکمیت دولتها و تعارت بین آنها و حقوق بشر می‌باشد (پروین، ۱۳۸۷: ۱۱۶).

در مورد دوم، پیگیری‌های فضایی در خصوص ناقضین حقوق بشر که به دو صورت در دادگاه‌های بین‌المللی با دادگاه مخصوص و دستگاه فضای داخلی با صلاحیت بین‌المللی اعمال می‌شود سبب می‌شود که ناقضین حقوق بشر نتوانند با تمسک به قدرت حاکمیت دولتی و منافع ملی دولت خود مسئولیت‌های فردی شان را در خصوص جنایات ارتکابی انکار کنند، چرا که توسل به منافع ملی حیائی هرگز بهانه‌ای صحیح برای ناقضین حقوق بشر نبوده و رافع مسئولیت آنها نمی‌باشد. در پی تحولات مربوط به حقوق بشر، به تدریج رویه‌ای در حال شکل گیری است که اصل سنتی مصونیت مطلق دولت‌ها را تعدیل نموده است، از جمله رسیدگی به موارد نقض فاحش حقوق بشر توسط دیوان های بین‌المللی مانند: دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان کیفری بین‌المللی، این تدابیر به محدودیت هر چه بیشتر حاکمی‌تها و محو فرهنگ معافیت در قبال نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر منجر می‌شود (مولایی، ۱۳۹۲: ۲۸)

جهان شمولی حقوق بشر براحتی در چارچوب نظم سیاسی‌ای که با اتکای بر دولت های دارای حاکمیت شکل گرفته است، جای نمی‌گیرد. بین روند جهانی شدن حقوق بشر و به طور کلی حاکمیت و منافع ملی دولتها تنش اشکاری وجود دارد. دولت‌های دارای حاکمیت، نه تنها قواعد و مقررات بین‌المللی حمایت از حقوق بشر را وضع میکنند، بلکه در عین حال روند اجرا (با عدم اجرای) حقوق موضوعه را نیز مطابق اراده‌ی مطلقه شان تعیین می‌کنند (مولایی، ۱۳۹۲: ۳۱). از این نظر حاکمیت دولت‌ها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر ناسازگار جلوه مینمایند. بنابراین، حاکمیت ملی به عنوان مانعی در (نظارت و) اجرای بین‌المللی حقوق بشر، باید از رهگذر تغییر ماهیت سنتی دولت ملی که دارای صلاحیت انحصاری در قلمرو سرزمینی فرض می‌شود، از بین برود. اگر چه می‌پذیریم که دولتها هنوز هم کنش گران مهم تلقی شده و اساسا جنگ مقوله امنیتی عمده در روابط بین‌الملل است. اما تکیه‌ی صرف روی این ملاحظات و غفلت از مسائل دیگر که زمینه ساز آسیب‌پذیری جهان در سطح کلان است. قابل قبول نمی‌نماید. جهان امروز فقط جهان

---

۱. ماده ۲۷ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین مقرر می‌دارد: طرف‌های معاهدات نمی‌توانند به قانون داخلی برای توجیه عدم اجرای قراردادی که بر آن توافق کرده‌اند، متمسک شوند.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

دولت‌ها و منافع ملی آنها نیست بلکه عوامل مشروعیت بخش اقتدار سنتی آن در پرتو چالش های ساختاری و هنجاری، به نحو فزاینده‌ای محدود میشود. باید اذعان داشت که روز به روز تحول حقوق بشر و سیر تکاصلی آن با شتاب بیشتر ادامه یافته، جهت‌گیری آن فارغ از هر قیدوشرطی همه ی انسانها را مدنظر دارد. لذا ارائه مفهوم نوین از حاکمیت دولت‌ها، یعنی حاکمیت نسبی دولت‌ها و اهمیت دادن به حقوق و امتیازات اشخاص با استناد به کرامت و حیثیت ذاتی بشر که منجر به الزام دولت‌ها به رعایت و تضمین آن شده، واقع بینانه‌تر مینماید، به گونه‌ای که تامین و تضمین منافع مشترک افراد اجتماع ملاک مشروعیت اعمال صلاحیت و اختیاراتی است که در چارچوب حاکمیت دولت بروز می کند (دلبراک، ۱۹۸۲: ۵۶۸).

جهان امروز و وضعیت کشورهای عراق و ترکیه از منظر تقابل حاکمیت

در حال حاضر، روابط بین‌الملل، در حد مجموعه‌ای به هم پیوسته، بیشتر بر تعاملات مستقیم یا غیرمستقیم مسائل مختلف تمرکز دارد تا وضعیت مجرد و مفارق آنها. این وضعیت با وضعیت جهان که شکلی واحد دارد سازگار است. هیچ مساله‌ای در جهان وجود ندارد که از کل مسائل دیگر جدا باشد. جهانی بودن مسائل اصولاً بدان معناست که هر مساله نه تنها از جهت اقتصادی، که از جهات دیگر نیز با سایر مسائل مرتبط است. حتی هر واقعه‌ای که در جهان رخ می‌دهد، مثل سونامی آسیایی، یا طوفان نیورلئان امریکایی، از خود آثار و نتایجی جهانی به جا می‌گذارد و قبل از هرچیز بر امنیت گیتی سایه می‌افکند. همانگونه که خود نیز شاهد بوده ایم، مسائل و مشکلات جهان امروز همگی حکایت از آن دارد که ابزارهای سنتی تنظیم روابط بین‌الملل و مدیریت بحران‌ها، یا دست کم آن ابزارهایی که پس از جنگ جهانی دوم تا به حال در روابط بین‌الملل نقش آفرینی کرده است، به طرز شگفت‌آوری دچار بحران است. به همین سبب، دیری است که در کارآیی آنها تردیدی عمیق به وجود آمده است (بوزان و الی، ۱۳۸۸: ۲۱).

یقیناً اگر قائل به این بود که دولت‌ها، ضمن آنکه در موارد بسیار روحیه تجاوزکارانه خود را حفظ کرده اند، همچنان بر اعتبار اصل «منع توسل به زور» پای می‌فشرند، به جرات می‌توانیم بگوییم که مسائل و مشکلات گریبانگیر جهان ناشی از نبود طرحی جامع برای ایجاد نظم در جامعه بین‌المللی نیست، بلکه برخاسته از اراده قدرتمندی است که در جهت تخریب ابزارهای موجود تنظیم «صلح» به جریان افتاده است. این ابزارها گرچه ناقص و ابترند اما تا آن زمان که ارزش‌های مرتبط با «خیرمشترک بین‌المللی» اقبالی جهانی نیافته، و «عدالت» در مفهومی متناسب با روابط دولت‌ها، بر حقوق بین‌الملل مسلط نشده است، نباید تخریب شوند. خصوصیت مهم این ابزارها، چند جانبه بودن آنها، و نتیجه کارشان، مشارکت نسبی دولت‌ها در تنظیم روابط بین‌الملل است. مسلم است که مفهوم «جامعه بین‌المللی» بدون توجه به این خصوصیت قابل درک نیست، به ویژه آنگه از ۱۹۴۵ به این طرف، دولت‌ها با تکیه بر اصل «مشارکت»، قواعدی را تدوین کرده و همچنان بدانها پای بند و ملتزم اند (فریدمن، ۱۳۹۲: ۷۳).

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

اصل «مشارکت در اداره امور» متضمن برابری حقوقی دولت‌ها و همچنین نابرابری واقعی آنها در تواناییها و قابلیتهاست.[۱] از این روی، سازمان ملل متحد، علاوه بر مجمعی عمومی که در آن دولت‌ها دارای رای برابر هستند، شورایی به نام شورای امنیت دارد که در آن دولت‌ها دارای رای برابر هستند، شورایی به نام شورای امنیت دارد که در آن دولت‌های قدرتمند جهان در مواردی[۲] دارای رای ممتاز هستند. «مشارکت نسبی دولت‌ها» به ویژه در امر مذاکره[۳] تدوین قواعد، و تاسیس سازمانهای بین‌المللی جلوه‌ای روشن داشته است: دولت‌ها مذاکره می‌کنند تا بتوانند با داد و ستدی معقول، چاره‌ای برای مشکلات خود بیندیشند، قواعد پراکنده بین‌المللی را صورت بندی می‌کنند تا معاهدااات بزرگ بین‌المللی را به وجود آورند، با یکدیگر در سازمانی که خود بنیاد نهاده‌اند همکاری می‌کنند تا «صلح» و امنیت را بر جامعه بین‌المللی حاکم گردانند. مشارکت منظم و روشمند دولت‌ها در اداره امور جهان که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و اتحاد دو آلمان اهمیت بسیار پیدا کرده بود، بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به یکباره مختل گردیده و در کارایی آن تردیدی عمیق به وجود آمده است. نیز در حوزه همکاریهای سازمان یافته و نهادین، خصوصاً تشریک مساعی دولت‌ها برای اصلاح ساختار سازمان ملل متحد، این فعالیتها همچنان راکد مانده است (کرچنر و دومینگوئز، ۱۳۹۲: ۴۱).

در محدوده «تنظیم» روابط بین‌الملل، جامعه بین‌المللی در حال حاضر نه تنها در کار تهیه و تدارک معاهدات بزرگ بین‌المللی با مانع روبه روست، که حتی در اجرای آنهایی که پیش از این انعقاد یافته اند، نیز با مشکلاتی مواجه است. ایالات متحده امریکا[۴] به اتکای زر و زور (قدرت اقتصادی و نظامی) خویش

---

۱. رجوع شود به مطالب پیشین

۲. به موجب ماده ۲۷ منشور ملل متحد: ۱- هر عضو شورای امنیت یک رای دارد. ۲- تصمیمات شورای اامنیت درباره مسائل شکلی با رای مثبت ۹ عضو اتخاذ می‌شود. ۳- تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسائل با رای مثبت ۹ عضو که متضمن تمام آراء اعضای دائم باشد اتخاذ می‌گردد؛ با قبول این امر که در حوزه تصمیماتی که به موجب مندرجات فصل ششم و بند سوم از ماده ۵۲ اتخاذ می‌شود، طرف دعوا از دادن رای خودداری کند»

در رویه سازمان ملل متحد، موارد زیر شکلی قلمداد شده اند:

ـــ ثبت هر مساله در دستور کار

ـــ نظم دادن به مسایلی که در دستور کار قرار می‌گیرند

ـــ تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسائل شکلی با رای مثبت ۹ عضو اتخاذ می‌شود

۳. تصمیمات شورای امنیت راجع به سایر مسائل با رای مثبت ۹ عضو که متضمن تمام آراء اعضای دائم باشد اتخاذ می‌گردد؛ باا قبول این امر که در حوزه تصمیماتی که موجب مندرجات فصل ششم و بند سوم از ماده ۵۲ اتخاذ می‌شود، طرف دعوا از دادن رای خودداری کند.

٤. تضاد میان نگاه اروپاییان و امریکاییان به روابط بین‌الملل که مبیتی بر مشروعیت توسل به نیروی مسلح و تنبیه است، و نگاه اروپاییان که مبتنی بر اصول و قواعد حقوق بین‌الملل و جستجوی راه حلهایی برای مشکلات و رسیدن به مصالحه است، سخن گفته، و روابط بین‌الملل را تابعی از میزان این تضاد به شمار آورده است. همچنین است نظریه هایی که قائل به احیاء و توسعه همکاری است، و نظریه‌هایی که مبتنی بر دفاع از منافع ملی دولتهای مختلف. گسترش آنهاست. وضع مجتمع و ترکیبی این نظریه‌ها، نظریه ژئوپولیتیک است که به صورت در ژئواکونومی و ژئواستراتژی تقلیل می‌یابد. نظریه ژئوپولیتیک به رقابت بر سر قدرت و منافع ناشی از آن، یعنی ایجاد نوعی سلسله مراتب جدید در روابط بین‌الملل، متوجه است.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

همواره کوشیده است که جهت معاهدات بزرگ بین‌المللی را به نفع کشورش تغییر دهد. مخالف خوانیهای این دولت در قبال معاهده ۱۹۸۲ حقوق دریاها هنوز به رغم معاهدات ۱۹۹۴، بدان نپیوسته است (راسخ، ۱۳۸۱: ۲۰).

اصولاً حقوقدان، در مفهوم فنی کلمه اگر نگوییم صلاحیت ندارد، لااقل می‌توانیم معتقد باشیم –وضعیتی نیست که بتواند درباره «واقعیت اجتماعی» اظهار نظر کند. حقوقدان فقط به مفاهیمی استناد می‌جوید که پوزیتیویسم حقوقی حد و حدود آن را دقیقاً مشخص کرده باشد. به همین سبب ناگزیر است «واقعیت اجتماعی» و تضمنات آن را با توجه به قاعده‌ای که بر آن حاکم شده است نقد و تحلیل کند. بدین ترتیب، حقوقدان بین‌المللی تا آن زمان که «جامعه مشترکات بین‌المللی» اولاً و بالذات واقعیتی اجتماعی باشد، توان اظهار نظر ندارد و در رویارویی با چنین مفهومی خود را می‌بازد. با این همه، حقوقدان در مقام شخص بصیر و آگاه به کم و کیف قاعده حقوقی، تنها کسی است که می‌تواند درباره «واقعیت حقوقی»، یعنی وجود و آثار مفهوم «جامعه مشترکات بین‌المللی» در حقوق موضوعه، به داوری بنشیند. از این رو، برخلاف جامعه شناس یا مورخ و فیلسوف، فقط حقوقدان است که از جعلی بودن مفهوم «جامعه مشترکات بین‌المللی» تکان نمی خورد و فارغ از هرگونه اندیشه‌ای، این جامعه را فرض حقوقی تلقی می‌کند. «فرض»[1]در حقوق یک فن کاملاً شناخته شده است که به واسطه آن، چیزی که در عالم واقع کلاً یا بعضاً نادرست به نظر می‌رسد، در منظومه مقررات شکلی که به آن سیستم حقوقی می‌گویند، عین واقع شمرده می‌شود (هتنه، ۱۳۹۱: ۷۱).

برخی فروض در حقوق برخلاف فروض عادی ماهیتی کلی تر و اساسی تر دارند، مثل فرض همه از آگاهی قانون[2]این فرض همانطور که پیداست فرض مقوم هر نظام حقوقی است. اما در حقوق بین‌الملل فروض اساسی شناخته شده وجود دارد که از جمله آن می‌توان به فرض موجود در ماده ۲ منشور ملل متحد اشاره کرد. بنابراین فرض همه دولت‌ها از برابری تام برخوردارند. [3]اما چنانچه تحلیلی کاملاً صوری از این «برابری» به عمل آوریم، ناگریزیم آن را اصلی متعارف قلمداد کنیم که بنابر آن، حاکمیت‌ها از قابلیت حقوقی یکسانی برخوردارند. حال فرق نمی‌کند این حاکمیت از آن آمریکا باشد یا از آن «سان مارینو». فرض در اینجا زمینه‌ای فراهم می‌کند که به واسطه آن هر دولت در مقام تابع حقوق بتواند از صلاحیت و اهلیتی برابر با سایر دولت‌ها برخوردار باشد. وانگهی همی «فرض» باعث گردد که دولت‌ها، به وقت نقض تعهد، رد شرایطی برابر و یکسان مسئول قلمداد شوند (گالاهر، ۱۳۹۰: ۵۰).

به همین ترتیب، اینکه جامعه‌ای بین‌المللی از دولت‌ها وجود دارد که می‌تواند به صورتی مستقلی قاعده(یعنی قاعده امری) وضع کند، خود یک فرض اساسی جدید است. حقوق بین‌الملل، وجود چنین جامعه‌ای را در قالب فرضی اساسی به تصدیق رسانده است، ولی نه برای آنکه واقعیتی اجتماعی را نفی

1. Fiction

۲. جهل به قانون رفع تکلیف نمی کند.

۳. این فرض را در قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز تصدیق کرده است.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

کرده باشد، بلکه بدان منظور که گرفتار هزارتوی استدلالات ملال آور نشود و در نتیجه بتواند به راحتی به ثبوت این جامعه حکم کند. به عبارت دیگر، حقوق بین‌الملل با مفروض انگاشتن وجود «جامعه بین‌المللی» معیارهای اثبات همبستگی اجتماعی را که معیارهایی کاملاً ذهنی و غیرحقوقی است، به کنار گذاشته است. «جامعه بین‌المللی» یقیناً در حد واقعیتی اجتماعی وجود دارد، اما میزان موجودیت و آثار آن در هر زمان و به تناسب شمار مسائلی که آن را احاطه کرده است فرق می‌کند. با این همه، مهم آن است که موجودیت این همبستگی در «حقوق موضوعه» تصدیق گردد، زیرا فقط «حقوق موضوعه» است که می‌تواند بر وجود چنین جامعه‌ای دلالت داشته باشد. همچنین می‌توان گفت که این فرض به اصل «برابری تام» چنان مماثل شده که، در وضعیت کنونی جهان، قرینه آن گشته است. با این فرض حقوقی، از یک سو به استقلال عمل هر دولت تصریح می‌گردد و از سوی دیگر بر همبستگی وحدت آفرین دولت‌ها تاکید می‌شود، بدانگونه که این همبستگی بتواند تکالیفی برای آنها به وجود آورد و در نتیجه مانع از اعمال «صلاحیتهای خودسرانه دولتی»[1]شود (فارل، ۱۳۹۰: ۱۳).

«جامعه مشترکات بین‌المللی» در هیات کلی خود، فرض حقوقی همبستگی جهانی است. این فرض هر روز غنی و غنی تر شد تا بدان جا که در عصر خاضر خصر جهانی شدن لقب گرفته و توانسته است دروازه‌های خود را به روی تجمعات حکومتی و همچنین جامعه مدنی بین‌المللی که هم باید زیر سلطه «قانون» باشد و هم باید در مقابل وزنه «قدرت» وزنه‌ای دیگر بگذارد، باز نگاه دارد. اما تحولات اخیر را نمی توان در نتیجه عمل انکار کرد از جمله مباحثات ناسیونالیسم قومی و تهدیدهای نرم که در عملکرد اکراد نقش اساسی و حتی می‌توان ادعا کرد محرک داشته است، ناسیونالیسم قومی به عنوان محرک اصلی خواست‌های هویتی- قومیتی، ملت را بر حسب قومیتی تعریف می‌کند که خمیرمایه اصلی آن، احساس عمیق تعلق و وفاداری به یک گروه قومی است که اجداد، عقاید و فرهنگ و زبان مشترک، عناصر اصلی آن هستند. این مهم از آرزوی نوزایش هویت جمعی، وحدت خودمختاری و تقاضای مشارکت مردمی و اعتبار فرهنگی از قبیل رجوع به ریشه‌های نمادین افسانه‌های گذشته و خاطرات تاریخی ناشی می‌شود. لذا اگر بخواهیم عوامل تسریع و تشدید ناسیونالیسم قومی را برشماریم، باید بگوییم که تفاوت‌های احساس عمومی نسبت به استعمار و ستم برخواسته از آن می‌تواند، ناسیونالیسم قومی را تسریع کند (اخوان کاظمی و عزیزی، ۱۳۹۰: ۱۵).

بنابراین می‌توان گفت ناسیونالیسم قومی، وظیفه معماری سیاسی- فرهنگی بر اساس قومیت را بر عهده دارد که هدف آن، ایجاد دولتی متحد و یکپارچه است، این نوع از ناسیونالیسم به لحاظ مکانی منبع مشترک گروه قومی خاصی را تبیین کرد که اغلب آنها را به سرزمینی خاص مرتبط می‌سازد که برای پیروان آن، تقدس آن سرزمین، امری غیرقابل انکار به شمار می‌آید. ساختار هویتی و گستردگی استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و مطبوعاتی هر یک می‌توانند در برانگیختن خواست‌های قومی و هویتی گروهی که محرومیت

۱. یعنی حاکمیت خودسرانه دولتها

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

احساس می‌کنند، موثر باشد. تهدیدهای نرم سیاسی اقلیم کردستان را در چند دسته می‌توان مطرح کرد: نخست، تقویت هویت کردی، است، در طول دهه‌های گذشته و از ابتدای قرن بیستم در همه نواحی کردنشین منطقه، جریان های هویت‌گرای کردی فعال بوده، کمابیش بر یکدیگر تاثیر داشته‌اند (نوبل، ماسری، ۱۳۹۴: ۶۱). اما در چند سال اخیر، حکومت اقلیم کردستان عراق یک حکومت با بنیان‌های ناسیونالیسم قومی که در آن هویت کردی به عنوان اصلی ترین و مهم ترین عنصر ماهوی و علت وجودی تشکیل حکومت ناحیه‌ای کردستان عراق نقش اصلی ترین و مهم ترین عنصر ماهوی وو علت وجودی تشکیل حکومت ناحیه‌ای کردستان عراق نقش اصلی را ایفا می‌کند، زمینه اعتلای بیش از پیش این مقوله مهم را فراهم کرده است، به طور که توانسته تمایل‌های قوم گرایانه را در مناطق کردنشین کشورهای پیرامون خود تحت تاثیر قرار دهد، این حکومت در راستای آرمان دیرینه کردها پدیده آمده است که لازمه قوام آن، گسترش هرچه بیشتر هویت کردی در مناطق کردنشین منطقه بوده که این تفکر، موجب مباهات هر کردی است و به نظر می‌رسد که همان پرچم جمهوری مهاباد در سال (۱۹۴۵ م) است که به نماد ملی کردها مبدل شده است که این پرچم و نمادهای مشابه در مراسم‌های گوناگون به نمایش گذاشته می‌شود در گذشته درخواست خودمختاری در مناطق مورد مناقشه کشورهای دربرگیرنده قومیت کرد هم از سوی نخبگان قومی و هم از سوی توده اکراد مطرح بوده است، اما با توجه به واکنش دولت‌های مرکزی آن مناطق، نسبت به درخواست آنان این خواسته ایشان با ناکامی مواجه شده، اما پس از تصویب فدرالیسم در عراق، اتفاق افتاد از سوی معارضان مطرح شد، از این رو به نظر می‌رسد دومین مسئله در تهدیدهای نرم سیاسی مبتنی بر رواج و گسترش اندیشه حکومت داری بر پایه فدرالیسم باشد که موفقیت‌های کردها در ایجاد حکومت خودگردان کردستان عراق، جلب توجه نظام بین‌الملل در مسئله کردها، جهانی شدن مسائل کردستان عراق از طریق رسانه‌های عمومی پس از استقرار حکومت خودگردان، حمایت آمریکا، اروپا و سیستم بین‌المللی از آنان موجب شده است که فدرالیسم به عنوان یک الگوی حکومتی از سو ی برخی اکراد معارض، مطرح شود که همین مسئله، موجب ترویج این تفکر در کشورهایی مانند ترکیه، سوریه و ایران شده است (حافظ نیا، ۱۳۹۳: ۳۶).

در ایران هم، برخی گروه‌ها و احزاب با تاکید بر امکان ایجاد چنین نظام حکومت داری تاکید می‌ورزند و علاوه بر آن، موضوع عدم مشارکت فعال کردهای ایران در انتخاب‌های مختلف کشور را می‌توان در زیر مسئله رواج تفکر فدرالیسم (که در سایه انتخاب رییس جمهور کرد در کشور عراق، تشکیل حکومت خودگردان در کردستان عراق، رشد سیاسی اقوام کرد و رشد و منزلت اجتماعی قوم کرد در این کشور صورت گرفته است) تحلیل کردارتقای سطح خواست‌های قومیتی در سطوح مختلف جامعه کردها در ایران را باید از دیگر تهدیدهای نرم حکومت اقلیم کردستان به شمار آورد و به رغم عدم وجود تبعیض قومیتی در کشور، خواست‌هایی نظیر آزادی ترویج زبان و فرهنگ کردی، رفع تبعیض اقتصادی-اجتماعی و عمران منطقه‌ای، داشتن اختیارها و حق مشارکت فعال سیاسی و نظایر آنها را باید از جمله درخواست‌های

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

اکراد دانست. به طور عمومی، تحت تاثیر تحول‌های اقلیم کردستان، روند فزونی داشته است(پیشگاهی فرد، ۱۳۹۱: ۱۰۰). برای بیان افزایش مطالبات کردها ار تحول‌های اخیر و تاثیر تحول‌های اقلیم کردستان، روند فزونی داشته است. با کنار رفتن مقام جلال طالبانی از صحنه قدرت، «مسعود بارزانی»رهبر مشهور جنبش سیاسی کردهای عراق، جایگاه خود را در مقام یک رهبر کُردی تثبیت کرده است. اقلیم کردستان عراق در سه سال اخیر، روابط گسترده و عمیقی با ترکیه برقرار کرده و این رابطه، بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی کردها تاثیر گذاشته است. هر چند که این رابطه پیش از آن که رابطه اربیل – آنکارا باشد، رابطه بارزانی – اردوغان و یا رابطه حزب دموکرات کردستان عراق با حزب عدالت و توسعه ترکیه است، اما در هر حال، نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که چنین رابطه جدید و پویایی، ذهنیت ترکیه را نسبت به کردها تغییر داده و رقابت بین جریانات کُردی را وارد فاز نوینی کرده و حتی بر موازنات سیاسی مثلث بغداد، تهران، آنکارا اثر گذاشته است(زنگنه و کریمی، ۱۳۹۶: ۱۰۸).

پس از سقوط موصل و حمله گسترده داعش به عراق، نیروهای پیشمرگ کُرد به فرماندهی بارزانی در چندین جبهه با این گروه تروریستی وارد جنگ شدند و بر اساس آمارهای رسمی تاکنون یک هزار و چهارصد نفر از نیروهای پیشمرگ در نبرد با داعش کشته شده و شش هزار نفر از آنان مجروح شده اند. این وضعیت تراژیک، دو دستاورد مهم برای اقلیم کردستان عراق به همراه آورده است: نخست، جلب حمایت‌های تسلیحاتی و سیاسی - اقتصادی غرب و مشارکت فرماندهان پیشمرگ در تصمیمات اتاق عملیات ائتلاف ضدداعش و برخورداری از آموزش مستقیم مستشاران نظامی آمریکایی و اروپایی، دوم، جای گرفتن اقلیم کردستان عراق و شخص مسعود بارزانی در صحنه سیاسی و بین‌المللی و ارتقای میزان مشروعیت اقلیم کردستان عراق. با این حال و با وجود همه این واقعیت‌های مهم و غیرقابل انکار، هیچ کدام از این داده‌های روشن، نمی‌تواند سندی برای اثبات این مساله باشد که اقلیم کردستان عراق، به اعلام استقلال و ایجاد دولت کُردی نزدیک شده است. چرا که کردها در اقلیم با چند مشکل عمده روبه رو هستند که می‌توان مهم ترین آنها را چنین دسته بندی کرد:

۱. اقلیم کردستان از لحاظ جغرافیایی بین ایران، عراق، سوریه و ترکیه محصور شده است و به عبارتی دیگر به دنیای خارج راه ندارد. اگرچه تا حدودی امکان آن به وجود آمده که اقلیم از راه ترکیه به خارج راه پیدا کند اما چنین چیزی تابع عوامل مهمی از جمله بقای قدرت حزب عدالت و توسعه است.

۲. کردها در عراق، غیر از درآمدهای نفتی، منبع اقتصادی دیگری ندارند و فروش نفت و گاز از راه ترکیه و حتی با توافق احتمالی ایران، با ابهامات فراوانی روبه رو است. در شرایط فعلی که اختلافاتی بین اربیل و بغداد به وجود آمده است، از سه ماه پیش حقوق کارمندان، معلمین و نیروهای پیشمرگ پرداخت نشده و اقلیم عملا در بحران اقتصادی قرار گرفته است. علاوه بر این، ویژگی‌های خاص ساختار حزبی و قدرت موروثی و خاندانی، رانت پیچیده فساد مالی را چنان توانمند و سایه گستر نموده که راهی برای نظارت و حسابرسی وجود ندارد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

۳. حتی در صورتی که شیعه و سنی، به جدایی کردها رضایت دهند، احتمال حل شدن معمای پیچیده مناطق متنازع علیها یعنی کرکوک و دیگر مناطق کردنشین خارج از اقلیم به خاک کردستان، نزدیک به صفر است.

۴. بین احزاب کُرد، رقابت و اختلاف، بسیار جدی و پیچیده است و نظر واحدی در مورد شیوه تقسیم قدرت و تعیین رهبری وجود ندارد. انتقال قدرت به صورت خاندانی و موروثی، قدرت گرفتن فرزندان مقامات اقلیم همچون فرزند مام جلال طالبانی، فرزندان مسعود بارزانی، فرزند کوسرت رسول و سوءاستفاده مقامات مهم و فرزندان آنان از رانت‌های مالی و سیاسی، از مهم ترین آسیب‌های اقلیم است که می‌تواند دردسرساز شود.

۵. عاملی که شاید از تمام این عوامل مهم تر و حیاتی تر است، این است که هیچ گونه اجماع نظر جهانی و منطقه‌ای در مورد پذیرش استقلال کردها و ایجاد دولت مستقل کُردی حتی به صورت ساختار محدود به کردهای عراق وجود ندارد. چرا که آمریکا و اروپا به دنبال حفظ موازنه موجود هستند و برخلاف تصورهای معمول، تجزیه عراق به سود آنان نیست و کشورهای منطقه از جمله ایران نیز با این موضوع موافق نیستند. حزب دموکراتیک خلق‌ها[1]از نهادهای اقماری پ. ک. ک در انتخابات هفتم ژوئن امسال، در انتخابات سراسری شگفتی ساز شد و توانست هشتاد کرسی به دست بیاورد که دقیقا معادل تعداد کرسی‌های حزب حرکت ملی، [2]یعنی مهم ترین حزب راست افراطی مبتنی بر اندیشه‌های پان ترکیسم است. این حزب در مناطق کردنشین جنوب و جنوب شرقی و همچنین در استانبول، حزب عدالت و توسعه را شکست داد و به عنوان مثال، در حالی که پیش تر در انتخابات سال ۲۰۱۱ در استانبول تنها ۲ کرسی به دست آورده بود، اما امسال توانست ۱۱ کرسی از ۸۸ کرسی استانبول را در اختیار بگیرد. با این حال، تمام شواهد عینی و واقعی نشان می‌دهد که این حزب با وجود این که چنین پیروزی بزرگی به دست آورده و کاری کرده که داوداوغلو نتواند به تنهایی کابینه تشکیل دهد، اما در میدان عمل و در معادلات سیاسی ترکیه، نمی‌تواند به گونه‌ای تاثیر بگذارد که تغییر محسوسی در وضعیت کردهای ترکیه ایجاد شود و مطالبات آنان متحقق شود (محمدی و خالدی، ۱۳۹۱ : ۱۳-۱۱).

یکی از مهمترین مشکلات این حزب، مساله وابستگی آن به پ. ک. ک، اتصال سرنوشت نتایج مبارزات پارلمانی با مذاکرات صلح و خلع سلاح و نیز بنیادهای ایدئولوژیک آن است که ارتباط چندانی با مطالبات کُردی و هویت کُردی ندارد. بُعد متناقض و پارادوکسیکال این بحث، این است که کردهای ترکیه به خاطر مطالبات و عواطف و دلبستگی‌های کُردی به این حزب رای داده‌اند اما از آن جایی که حزب مزبور به عنوان یکی از نهادهای اقماری پ. ک. ک، ریشه در باورهای چپ سوسیالیستی دارد و دارای خصومت و کینه‌ای طولانی نسبت به جریانات ناسیونالیست کُردی است، حاضر نیست برای رسیدن به آمال کُردی،

1. HDP
2. MHP

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

در دولت جای بگیرد. این حزب اعلام کرده که به دنبال دولت مستقل کُردی نیست و خود را نه یک حزب کُردی، بلکه حزب همه مردم ترکیه می‌داند. این حزب واکنش‌های تندی در برابر حزب حاکم دارد و به موازات آن با دیگر احزاب ترکیه نیز روابط جدی ندارد و مشخص نیست که با این شرایط، چه تدبیری اتخاذ خواهد کرد که بتواند سهمی در قدرت سیاسی ترکیه داشته باشد(ویسی، ۱۳۹۴: ۱۵). از دیگر سو این مساله را نیز از یاد نبریم که بخش مهمی از کردهای محافظه کار و اسلام گرا، همچنان در کنار حزب عدالت و توسعه هستند و گفتمان جدایی خواهی و تجزیه طلبی نزد کردهای ترکیه، جدی نیست. چنین به نظر می‌رسد که در شرایط فعلی، حزب دموکراتیک خلق ها، در حالی که هشتاد کرسی در اختیار دارد، حتی به اندازه دورانی که تنها دارای ۳۱ کرسی بود، نتواند بر معادلات موجود اثر بگذارد. دورنمای وضعیت کردهای ترکیه نشان می‌دهد که شرایط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و مسیر احزاب و جریانات سیاسی به گونه‌ای است که نه تنها نمی توان جدایی آنان از ترکیه را تصور کرد، بلکه احتمال قدرت گرفتن یک جریان کُردی مخالف جدی در ترکیه که بتواند به طور مداوم از دولت امتیازگیری کند، بسیار ضعیف است. در شرایط موجود در چندسال اخیر، کردهای سوریه توانسته‌اند بر اساس یک توافق نانوشته با دمشق، کنترل مناطق خود را در دست بگیرند. در سه منطقه کردنشین شمال سوریه یعنی در جزیره، کوبانی و عفرین، قدرت در دست یکی دیگر از نهادهای اقماری پ. ک. ک به نام «حزب اتحاد دموکراتیک»[1]و شاخه نظامی آن یعنی «واحدهای دفاع از خلق»[2]است. این حزب، راه را بر فعالیت احزاب و نهادهای سیاسی نزدیک به بارزانی بسته و در همه حوزه ها، قدرت را به صورت یک قبضه در دست گرفته است. حزب مزبور از سویی با دمشق روابط مطلوبی دارد، از دیگر سو با بخشی از ارتش آزاد سوریه به نام بورکان الفرات همکاری می‌کند و در میدانی دیگر نیز با آمریکایی‌ها و ائتلاف ضدداعش، هماهنگ است و در شورای تنسیق یا هماهنگی مخالفین داخلی اسد نیز عضویت دارد! شاخه نظامی این حزب، طی هفته‌های اخیر توانست با فتح شهر تل ابیض (گردی سپی) دو منطقه از هم گسسته جزیره و کوبانی را به هم وصل کند و در حال حاضر در میدان مبارزه با داعش از قدرت بالایی برخوردار است. این حزب نیز همچون دیگر نهادهای اقماری «پ. ک. ک»، باوری به جدایی، تجزیه طلبی و ایجاد دولت کُردی ندارد و تقویت بنیه‌های نهادهای محلی بر اساس الگوهای اتحادیه اروپا و خودگردانی‌های مردمی را بر فدرالیسم و استقلال ترجیح می‌دهد. اگرچه کردهای سوریه فعلا از قدرت و شرایط مطلوبی برخوردار هستند، اما سرنوشت آنان ارتباط مستقیمی با آینده بشار اسد، فرجام سناریوی حضور داعش در منطقه و توافق یا عدم توافق با مخالفین سوری دارد (پیشگاهی فرد، ۱۳۹۷: ۱۳). از این گذشته نباید فراموش کرد که ترکیه، در سرنوشت کردهای سوریه نیز نقش مهمی ایفا می‌کند و چند و چون مذاکرات صلح بین ترکیه و پ. ک. ک، بر وضعیت کردهای سوریه نیز تاثیر خواهد گذاشت. کردهای سوریه از لحاظ جمعیتی و اقتصادی در

1. PYD
2. YPG

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

شرایط ضعیفی هستند و تصور جدایی آنان از سوریه و ایجاد یک دولت کُردی بسیار ناممکن به نظر می‌رسد. اما بعید نیست که در آینده، آنان بتوانند گونه‌ای از تشکیلات نیمه خودگردان در اختیار داشته باشند که در ادبیات سیاسی عرب زبانان از آن به عنوان الگوی لامرکزی یاد می‌شود. در اینجا نیز اختلافات ریشه دار دو جریان بارزانی و اوجالان، نقش مهمی در دور ماندن کردستان سوریه و کردستان عراق دارد (پیشگاهی فرد، ۱۳۹۷:۱۵).

نتیجه‌گیری

در تمامی بحران‌ها یا وضعیت‌هایی که بدانها اشاره گردید، تعصبات ناشی از حاکمیت ملی و ارزش‌های برخاسته از همبستگی، بایکدیگر در نبرد بوده‌اند. مسلم است برای متعادل ساختن این دو نیرو، تنها وسیله‌ای که وجود دارد، «حقوق بین الملل» است که در هنگامه چنان بحران‌هایی، گاه بدین سو و گاه بدان سو در نوسان بوده است. اما علت این نوسانات و نابسامانی‌ها، عدم کارآیی و ناپایداری «حقوق بین الملل» نبوده است. ترازوی «حقوق بین الملل» در ذات خود معیوب نیست. هر اشکالی که هست در وززنه‌هایی است که در دو کفه آن می گذارند.

از همین رو، چنانچه یکی از آن دو نیرو مقهور دیگری شود یا از میان برود، میزان دچار زوال شده و متعاقباً بنیاد «حقوق بین الملل» درهم می ریزد. لذا مشکل جامعه بین‌المللی اساساً این نیست که چگونه «حاکمیت دولت‌ها» به نفع «ارزش‌های بین المللی» کنار می‌رود، بلکه چگونگی ایجاد تعادلی بایسته میان این دو قوه متمایل به مرکز و گریز از مرکز است. البته در اینکه این توازن چگونه برقرار می‌شود و با چه تدبیری می توان این چالش را فرونشاند، خود نیاز به داشتن راهبردی مشخص دارد که می‌بایست ضمن در نظرگرفتن اصل حاکمیت دولتی، مسائل حقوق بشری و افراد حاضر در جامعه را نیز توجه نمود. به عنوان مثال «کانت»، اصل «اعراض از جنگ» را که همان اصل «عدم توسل به زور» است، معیار توازن میان این دو نیرو معرفی کرده است. این اصل، گرچه در عمل توانسته است مانع شعله ور شدن جنگی عالم‌گیر شود، اما در حال حاضر خود دستخوش بحران است.

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می آید که ورود مفهوم «مشترکات بین المللی» به عرصه «حقوق موضوعه» با واقعیت سیاسی همبستگی دولت‌ها و مردمان‌شان در پهنه جهان مقارن و متناظر نبوده است. البته نشانه‌هایی وجود دارد که از پدیداری این همبستگی خبر می‌دهد، مثل اقدامات بشردوستانه بین المللی، تاسیس دیوان کیفری بین المللی، مبارزه با تروریسم و برداشتن گام‌هایی نسبتاً موثر در جهت خلع سلاح (یا همان تحدید سلاح). اما با نگاهی کوتاه به اوضاع احوال عالم می توان دید که به رغم کوشش‌ها، بسیاری از کشورها کماکان در عقب ماندگی محض زندگی می کنند. بایستی اقرار کرد تبعیت یکسان از حقوق بین الملل می تواند مقوم ذات و نتیجه مستقیم حاکمیت دولت‌ها در مفهوم نوین آن باشد. اصولاً هر دولت که بر خود حکومت می کند و از این لحاظ تابع قدرت بیگانه نباشد، دارای حاکمیت مستقل بوده و در نتیجه با

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

سایر دولت‌های مستقل و مقابل، «برابر» است. در مجموع نگارنده این نتیجه را می‌گیرد که با عنایت به مفاهیم حقوق بشری و همچنین مسئله اصل حاکمیت دولتی و متعاقباً ورود کشورها در گستره جهانی، رویکرد حاکمیت دولتی به تقابل حاکمیت دولتی در برابر دولت دیگر منجر می‌گردد. به همین منظور استمساک از موازین حقوق بین‌الملل، راهبرد تقریباً مطمئنی است که تا بیشترین میزان احیای حقوق شهروندان آن جامعه از سوی دولت متبوع‌شان، هویدا گردد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

فهرست منابع و مآخذ

ـ اخوان کاظمی، مسعود، عزیزی، پروانه. (۱۳۹۰). کردستان عراقریال هارتلند ژئوپلیتیکی اسرائیل. فصلنامه راهبرد. سال بیستم. شماره ۶۰.

ـ اکبری لالیمی، مرتضی. (۱۳۹۴). اجرای حق تعیین سرنوشت تقابل حقوق بشر با حاکمیت دولت‌ها، مجله حقوقی دادگستری. سال هشتم. شماره ۹۶.

ـ امین زاده، الهام. (۱۳۹۰). اصول کلی حقوقی و حاکمیت دولت‌ها: مشارکت منبع فراموش شده در ساخت حقوق بین‌الملل. فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. دوره ۴۳. شماره ۱.

ـ آشوری، داریوش. (۱۳۹۳). دانشنامه سیاسی. چاپ هفدهم. تهران: مروارید.

ـ بوزان، بری و الی ویور. (۱۳۸۸)مناطق و قدرتها: ساختار امنیت بینالملل، ترجمه: رحمن قهرمانپور، تهران: انتشارا پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ـ پروین، خیرالله. (۱۳۸۷). حقوق بشر و تاثر آن بر حاکمیت ملی دولتها. فصلنامه حقوق. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. دوره ۳۸. شماره ۴.

ـ پیری، حیدر، زمانی، سیدقاسم، سیدابراهیمی، ناصر. (۱۳۹۷). منافع ملی حیاتی دولت‌ها در چارچوب هنجارهای حقوق بشر. مجله تحقیقات حقوقی. شماره ۶۴.

ـ پیشگاهی فرد، زهرا. (۱۳۹۱). مقدمه ای بر شناخت تهدیدات امنیت ملی ایران. تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

ـ پیشگاهی فرد، زهرا. (۱۳۹۷). بررسی پیامدهای منطقه‌ای همه پرسی در کردستان عراق. پژوهش‌های جغرافیای انسانی. دوره ۵۰. شماره ۴.

ـ حافظ نیا، محمد رضا. (۱۳۹۳). تاثیر خودگردانی کردهای شمال عراق بر کشورهای همسایه. فصلنامه تحقیقات جغرافیایی. سال بیستم. شماره ۸۳.

ـ دلیلی. لیلا. (۱۳۹۶). نسبت سنجی نسل‌های حقوق بشر و سیر تحول دولت‌ها. فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های حقوقی. شماره ۷۱.

ـ راسخ، محمد. (۱۳۸۱). حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش. تهران: طرح نو.

ـ زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). تاریخ در ترازو. تهران: امیرکبیر.

ـ زمانی، سیّد قاسم. (۱۳۹۱). حمایت از اقلیتها در اسناد جهانی حقوق بشر. مجله پژوهش حقوق و سیاست. شماره ۱۶.

ـ زنگنه، صباح، کریمی، حسن. (۱۳۹۶). پیشینه گروههای جهادی در کردستان عراق. مجله سیاست خارجی. دوره سی و یکم. شماره ۲.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

ـ سیف زاده، حسین. (۱۳۸۳). نظم نوین جهانی: دوران گذرا به تلفیق فردگرایی یا جمع گرایی. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران: شماره ۳۳.

ـ عباسی اشلقی، مجید. (۱۳۹۴). ملاحظات بشردوستانه و تجدید حاکمیت ملی. مجله اطلاعات سیاسی- اقتصای. شماره ۱۷۵.

ـ فارل، ماری. (۱۳۹۰). سیاست جهانی منطقه گرای: نظریه و رویه، ترجمه: سید داوود آقایی و ابراهیم طاهری، تهران: سرای عدالت

ـ فریدمن، توماس ال. (۱۳۹۲). جهان مسطح است: تاریخ فشرده قرن بیست و یکم، ترجمه: احمد عزیزی، تهران: هرمس.

ـ کرچنر، امیل جی و روبرنو دومینگاوئز. (۱۳۹۲). سازمانهای منطقه ای و مدیریت امنیت، ترجمه : مریاد عباسی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

ـ گاالهر، کارولین. (۱۳۹۰). مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسیو ترجمه : محمدحسان نامی و علی محمدپور، تهران: زیتون سبز

ـ محمدی، حمیدرضا، خالدی، حسین. (۱۳۹۱). ژئوپلیتیک کردستان عراق. تهران: انتخاب.

ـ مردانی گیوی، اسماعیل. (۱۳۷۹). بازاندیشی در مفهوم حاکمیت و تاثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت. مجله اطلاعات سیاسی- اقتصادی. شماره ۱۵۵.

ـ مولایی، یوسف. (۱۳۹۲). حاکمیت و حقوق بین الملل. چاپ هفتم. تهران: علم.

ـ مهرپور، حسین. (۱۳۸۷). نظام بین المللی حقوق بشر. تهران: اطلاعات.

ـ نوبل، استیون، ماسری، فیلیپ. (۱۳۹۴). منازعه قومی و سیاست بین‌الملل(چگونگی انتشار و افزایش). ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و افشین کرمی. تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

ـ ویسی، هادی. (۱۳۹۴). نظریه‌های جغرافیای سیاسی. تهران: سمت.

ـ هاشمی، سید محمد. (۱۳۹۰). حقوق بشر و آزادیهای اساسی. ویراست سوم. چاپ پنجم. تهران: میزان.

ـ هتنه، بیوردن. (۱۳۹۱) جهانگرایی و منطقه گرایی نو. مجموعه کتابهای منطقه گرایی نو. ترجمه: علیرضا طیب، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.

__ Armstrong, David. (1999). Law, Justice and the Idea of a World Society, International Affairs: Blackwell Publishers Ltd, Wal, 73, Issue 3.

__ Conca,k. (1994). Rethinking the ecology sovereiringty debate. Millenni,23. 701.

__ Delbruck, Jost. (1982) International Protection of Human Rights and State Sovereignty, Indiana Law Journal, Vol. 57, Issue 4.

__ Henkin, Louis. (1999) That "S" Word: Sovereignty, and Globalization, and Human Rights, Et Cetera, Fordham Law Review, Vol. 68, Issue 1.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

__ Inayatuall,N blaney,D. (1995). Realizing sovereiringty. Review of intenational studies. 21. 3.

__ Sriram, Chandra Lekha. (2006). Human Rights Claims vs. the State: Is Sovereignty Really Eroding? Interdisciplinary Journal of Human Rights Law, Vol. 1.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]